

ای. لوکاشوک^۱

وزارت امور خارجه موظف است راهبرد همه‌جانبه سیاست خارجی را طراحی کند که باید در سطح علمی و حرفه‌ای مستدل گردد. این امر به توان قابل توجه فکری احتیاج دارد. ولی نظریه سیاست خارجی بیشتر به سند اجرایی یک دستگاه شباهت داشته و به عنوان تاکتیک و نه استراتژی جلوه می‌کند. در نظریه امنیت ملی، مسایل راهبردی مورد توجه بیشتری قرار می‌گیرند. در شرایط جدید، طراحی نظریه امنیت ملی بخصوص قدرتهای بزرگ، برای امنیت ملی و جهانی اهمیت فزاینده‌ای کسب می‌کند. راهبرد دولتها باید بر رعایت موازنه منافع ملی و منافع جامعه جهانی که تا اندازه زیادی در حقوق بین‌الملل منعکس شده است. مبتنی باشد. نادیده گرفتن منافع کشورهای دیگر و تمام جامعه بین‌المللی به امنیت ملی و عمومی ضرر می‌رساند. فقط همکاری سازمان یافته طیف وسیع دولتها می‌تواند امنیت ملی و همگانی را تأمین کند. در نتیجه، نقش مکانیزم اداره روابط بین‌الملل که دولت، سیاست، حقوق و سازمانهای بین‌المللی عناصر اصلی آن را تشکیل می‌دهند، افزایش می‌یابد.

۱. امنیت دولت در جهان معاصر

در طول تاریخ، تأمین امنیت ملی، وظیفه اساسی دولت بوده است. عوامل داخلی و خارجی بر عملی کردن این وظیفه دولت اثر می‌گذارند. در حال حاضر اهمیت عوامل خارجی بخاطر گسترش روند جهانی شدن افزایش یافته است که این روند در مفهوم امنیت و راههای تأمین امنیت، نوآوری‌های زیادی ایجاد کرده است. فرق اساسی با گذشته این است که اکنون نه سرنوشت برخی دولتها بلکه بقای وجود کل تمدن بشری در کار است که این منفعت اصلی هر کشور و هر فرد است. در حال حاضر امنیت واقعی می‌تواند فقط امنیت فراگیر جهانی باشد. به عبارت دیگر، امنیت باید جهانشمول باشد و نه تنها عرصه نظامی - سیاسی بلکه اقتصاد،

۱. دکتر ای. لوکاشوک کارشناس ارشد انجمن حقوق بین‌الملل روسیه است.

محیط زیست، بهداشت و زمینه‌های دیگر را دربرگیرد. فقط با تشریح مساعی طیف وسیع دولتها می‌توان اینگونه امنیت را تضمین کرد. در حال حاضر حتی نیرومندترین دولتها نمی‌توانند به تنهایی یا به صورت گروهی امنیت دولت و شهروندان خود را فراهم کنند.

س. هوفمان با اشاره به این مسئله می‌نویسد: «آمریکا با وجود توانایی بالای خود، نمی‌تواند از خود در برابر تجاوز تروریستی کاملاً دفاع کند. از سوی دیگر، آمریکا حاضر نیست بر خورد محتاطانه خود با همکاری بین دولتها غلبه کند». هوفمان همچنین می‌نویسد که «ایالات متحده بیش از پیش از فعالیت نهادهای بین‌المللی که آزادی عمل آمریکایی را محدود می‌کنند، اظهار نارضایتی می‌کند». در این شرایط ضرورت برقراری نظم جدید جهانی فراهم می‌شود که بتواند بقای وجود تمدن بشری را تأمین کند. به این منظور باید سطح هدایت‌پذیری نظام جهانی را بالا برد. این مسئله کلیدی جهانی است که تعیین‌کننده حل و فصل مسایل جهانی دیگر است. شخصیت‌های دولتی و اسناد دولتها و سازمانهای بین‌المللی مرتباً بر مبرم بودن این مسئله تأکید می‌کنند. ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه در گردهمایی - ۲۰۰۰ در نیویورک ضمن اشاره به روندهای جهانی اظهار داشت: «آینده به کسانی تعلق دارد که این روندها را اداره کرده و از آنها به نفع مردم استفاده کنند». در گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد درباره عملکرد این سازمان در سال ۲۰۰۰ آمده است: «مدیریت مؤثرتر جهانی لازم است که من آن را به عنوان اجرای مشترک امور جهانی تعبیر می‌کنم».^(۱)

برای حل مسایل مذکور، باید اهمیت این مسایل و شرایطی را که این مسایل برای سیاست دولتها ایجاد می‌کنند، درک کرد. تشکیل فرهنگ عمومی جهان در دستور روز قرار گرفته است. سیستم ارزشهایی که باید اساس آن را تشکیل دهد، باید وجود جهان بدون جنگها و مناقشات و ایجاد شرایط مناسب برای توسعه پایدار و احترام به حقوق ملت و بشر در سطح بین‌المللی و ملی را به عنوان بزرگترین اولویت خود اعلام کند.^(۲)

اندیشه‌های عصر روشنگری که جنبه نیک و خردمند سرشت انسانی را مخاطب قرار

می‌دادند. بسیار مبرم می‌شوند. جهل و سطح پایین فرهنگی برای هرگونه بزه کاری زمینه مهیا می‌سازد. تنوع طبیعی فرهنگها نمی‌تواند مانع از شکل‌گیری فرهنگ مشترک صلح شود. نظم نوین جهانی باید تشکیل تمدن جهانی را بر مبنای ارزشهای عمومی بشر سرعت بخشد.^(۳)

در طول تاریخ، خردمندان جهان سعی می‌کردند راهی برای رهایی بشریت از ادای قربانی‌ها برای «خدای جنگ» پیدا کنند. طرحهای بی‌شمار صلح جاویدان تهیه می‌شدند. ولی وضعیت حقیقی جهان مانع از عملی شدن این طرحها شد. تجربه تاریخی حاکی از آن است که حقوق بین‌الملل، نتیجه منطقی توسعه تمدن بشری است. فقط پس از ارتقای بشریت به سطح نسبتاً بالای توسعه، حقوق بین‌الملل در زمینه امنیت از اعتبار زیادی برخوردار شد. فقط اواسط قرن ۲۰ منشور سازمان ملل متحد اهداف و اصول اساسی نظم صلح‌آمیز جهانی را که از قدرت حیات‌فزاينده‌ای برخوردار می‌شوند، رسماً اعلام کرد.

محققان و سیاستمداران اغلب از سازمان ملل انتقاد کرده و اهداف و اصول این سازمان را زیر علامت سؤال می‌برند. انتقادات آنها عاری از حقیقت نیست. با این حال، نباید از این واقعیت غافل ماند که شیوه عمل و امکانات نهادهای اجتماعی منوط به وضعیت جامعه مربوطه می‌باشد. سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل نمی‌توانند جلوتر از نظام مناسبات بین‌المللی توسعه یابند. بنابراین، اشکال نه در سازمان ملل بلکه در سیاست کشورهای عضو است.

از سوی دیگر، اشتباه بزرگی خواهد بود چنانچه اهمیت نهادهای بین‌المللی برای تأمین امنیت بین‌المللی دست کم گرفته شود. واقعیت این است که از زمان تصویب منشور سازمان ملل تا پایان قرن ۲۰ از تعداد «جنگهای کلاسیک» بین دولتها بشدت کاسته شد. این جنگها، ۱۵٪ مناقشات جنگی را تشکیل دادند و در سال ۲۰۰۱ این میزان برابر ۶/۱۵٪ بود. محققان زیادی می‌نویسند که جنگ بین دولتها به «شیوه منسوخ و کهنه‌ای» تبدیل شده است.^(۴)

البته، نباید این کار را فقط مرهون به تلاشهای سازمان ملل و کاربرد حقوق بین‌الملل دانست. ولی نباید نقش این نهادها را در تحولات اخیر منکر شد. این تغییرات امکان ادامه ارتقای

نقش سازمان ملل و حقوق بین‌الملل در تأمین امنیت دولت‌ها را فراهم می‌کند.

یکی از موانع مهم در این راه این است که ذهنیت سیاسی دولتمردان و اقشار وسیع جامعه از مقتضیات زمان عقب مانده است. تلاش‌های گسترده‌تر دولت‌ها، محافل اجتماعی و سازمان‌های بین‌المللی برای رفع این عقب‌ماندگی لازم است.

فرهنگ صلح باید بر اساس تجربه جهانی تعامل دولت‌ها و ملت‌ها و براساس دستاوردهای علمی، اهداف و اصول نظم حقوقی معاصر جهانی را تعیین کند. ذهنیت حقوقی، عنصر لاینفک و الزامی فرهنگ صلح است نظم جهانی به منظور تأمین امنیت همگانی باید بر موازین شناخته شده حقوقی، سیاسی و اخلاقی استوار باشد. اصل عدم توسل به زور باید اساس این سیستم را تشکیل دهد. فقط با تلاش تمام جامعه جهانی می‌توان به این هدف دست یافت.^(۵)

نمایندگان رشته‌های مختلف علم به اهمیت وسایل حقوقی اشاره می‌کنند. در اثر پژوهشی مرکز مطالعات نظامی - اجتماعی وابسته به انستیتوی مطالعات اجتماعی - سیاسی آکادمی علوم روسیه آمده است: «قانون، اخلاق و فرهنگ بالاتر از مبارزه سیاسی قرار دارند».^(۶) تأمین امنیت همگانی، یکی از عوامل اساسی ضرورت ارتقای سطح هدایت‌پذیری نظام بین‌المللی می‌شود. در نظریه سیاست خارجی روسیه آمده است که هدایت‌پذیری نظام بین‌المللی باید ارتقا یابد تا نقش نهادها و مکانیزم‌های بین‌المللی در اقتصاد و سیاست جهانی بیشتر شود.^(۷) حقوق بین‌الملل در میان این نهادها جایگاه مهمی دارد زیرا هدایت‌پذیری نظام بین‌المللی تا اندازه زیادی به این حقوق وابسته است. ایگور ایوانف وزیر سابق امور خارجه در زمان خود گفت که هدایت‌پذیری روندهای بین‌المللی می‌تواند فقط از طریق تنظیم بر اساس حقوق بین‌الملل تأمین شود.^(۸)

افزایش هدایت‌پذیری امور بین‌المللی با ارتقای نقش حقوق در سطح ملی و بین‌المللی ارتباط دارد. در این زمینه، باید به موقع پارامترهای اساسی نظم نوین جهانی را تعیین کرد که این کار سیاستمداران و محققان است. شیوه عادی آزمون و خطا می‌تواند بشریت را در لبه پرتگاه

نابودی کامل بگذارد. یکی از ویژگی‌های مسایل جهانی این است که تأخیر در زمینه حل و فصل این مسایل می‌تواند بازگشت‌ناپذیر باشد. سیاست جهانی پیشگیرانه‌ای لازم است که اجازه ندهد اوضاع جهان در جهت فاجعه‌آمیز توسعه یابد. رؤسای دیپلماسی روسی بیش از پیش به این نکته اشاره می‌کنند. برای مثال، ایگور ایوانف می‌نویسد: «خطر وضعیت کنونی در آن است که اگر تدابیر فوری اتخاذ نشوند، خطرات برای صلح و امنیت بین‌المللی ممکن است تا حدی گسترش یابد که جامعه جهانی نتواند اوضاع را تحت کنترل خود نگهدارد».^(۹)

پیشگیری از جنگ و مناقشات بزرگ جهانی به مسئله کلیدی سیاست جهانی تبدیل شده است. باید بین مفاهیم «پیشگیری» و «جلوگیری» فرق گذاشت. پیشگیری به معنی برطرف کردن شرایطی است که می‌تواند باعث مناقشه جنگی شود و تدابیر متعدد سیاسی، اقتصادی و مالی را دربر می‌گیرد. «جلوگیری» را می‌توان به عنوان اقدامات در جهت از بین بردن خطر بلافصل و نزدیک وقوع مناقشه جنگی تعریف کرد. در این زمینه وسایل سیاسی و نظامی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در حال حاضر مفهوم «پیشگیری» عمدتاً به مناقشات مسلحانه داخلی (و نه بین‌المللی) اطلاق می‌شود. گسترش اینگونه مناقشات، نتیجه معایب ریشه‌ای نظم جهانی موجود و گسترش شکاف بین کشورهای ثروتمند و فقیر است. این نوع «آپارتاید جهانی» است. از این نظر، اوضاع فعلی به شرایط عصر قرون وسطی شباهت دارد که جنگهای «خصوصی» مرتباً برای امنیت همگانی خطر فراهم می‌کردند. فقط با تشریک مساعی کل جامعه جهانی و بخصوص قدرتهای ثروتمند (که در حال حاضر آمادگی چندانی از خود نشان نمی‌دهند) می‌توان این مسایل را حل کرد.

«جلوگیری» در برگیرنده کاربرد نیروهای مسلح است و لذا به تنظیم حقوقی مفصل تری احتیاج دارد اگر ایالات متحده واقعاً از اصل وارد کردن ضربات پیشگیرانه مطابق با راهبرد امنیت ملی خود پیروی می‌کرد، با توجه به خطر مستمر تروریسم، نیروهای مسلح آمریکایی مرتباً مورد استفاده قرار می‌گرفتند و به امنیت بین‌المللی ضربه وارد می‌کردند. ولی ما معتقدیم که منشور

سازمان ملل متحد برای حل و فصل این مسئله پایه و اساس محکمی ایجاد کرده است. نظم جهانی معاصر می‌تواند فقط بطور چندجانبه و با مشارکت طیف وسیعی از دولت‌ها (یعنی تمام جامعه جهانی) تشکیل شود. سازمان ملل متحد باید در این زمینه نقش مرکزی را بازی کند. در آغاز قرن ۲۱ با تشریک مساعی دولت‌ها در چارچوب سازمان ملل مبانی نظم نوین جهانی با محتوای مناسب حقوقی، طراحی شد. این اصول در چند قطعنامه‌ای که در سال ۲۰۰۰ توسط مجمع عمومی سازمان ملل در «اجلاس هزاره سوم» تصویب شد، قید شده است.^(۱۰) بیانیه هزاره سازمان ملل در میان این اسناد جایگاه خاصی دارد.

اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد که اهمیت عمومی و غیرگذرای خود را به اثبات رسانده‌اند، اساس نظم جهانی را تشکیل می‌دهند. در شرایط جدید که دولت‌ها و ملت‌ها بیشتر به همدیگر وابسته می‌شوند، عرصه کاربرد اصول منشور سازمان ملل افزایش یافته است. براساس همین اهداف و اصول نظم عادلانه و پایدار در سراسر جهان برقرار خواهد شد.

این نکته از اهمیت اصولی برخوردار است. در سال‌های اخیر بدبینی و نگرانی در رابطه با حقوق بین‌الملل گسترش زیادی یافته است. پیروان دیدگاه‌های رادیکال، بعد از عملیات جنگی ایالات متحده علیه عراق اعلام کردند که حقوق بین‌الملل لغایت از بین رفته است. حتی کارشناسان معتبر معتقدند که موازین موجود حقوق بین‌الملل پاسخگوی مقتضیات زمان نیست. آ.آدامیشین معاون سابق اول وزیر امور خارجه روسیه تأکید می‌کند که قرن ۲۱ در شرایط عدم مطابقت بین وضعیت حقیقی جهانی و موازین رفتار در جهان تغییر یافته، شروع می‌شود. در یک زمان مشخص، کشورها و ملت‌ها در عمل قواعد شناخته شده رفتار را از دست دادند.^(۱۱) بدون شک، تحولات سال‌های اخیر و از جمله عملیات جنگی در عراق، تعبیر اصول اساسی حقوق بین‌الملل را تا حدودی دگرگون کرده ولی به هیچ عنوان لغو نکرده است.^(۱۲) نظام معاصر حقوق بین‌الملل می‌تواند فقط بر اساس این اصول عمل کند و اما حقوق بین‌الملل هر روز کارایی بالایی خود را به اثبات رسانده و سیستم روابط بین‌الملل را که بسیار پیچیده است و برای

هر کشور و هر فردی اهمیت دارد، تنظیم می‌کند.

در بیانیه هزاره سوم، نکته‌ای وجود دارد که برای درک سرشت نظام نوین جهانی اهمیت فراوانی دارد. سران دولتها اعلام کردند که آنها در کنار مسئولیت در قبال جوامع خود، همچنین مسئول تأمین بهروزی دسته‌جمعی ملتهای جهان هستند. ایالات متحده که از توانایی به مراتب بیشتر از کشورهای دیگر برخوردار است، در برابر بهروزی ملتها مسئولیت خاصی دارد. نظریه امنیت ملی ایالات متحده هم باید در پرتو این واقعیت طراحی شود.

بیانیه هزاره سوم برای رسیدن به اهداف مذکور راههای مشخصی هم طراحی کرد. مهم این است که ارتقای سطح عمومی قانونمندی و تأمین فرمانروایی حقوق در امور داخلی و بین‌المللی در مقام اول گذاشته شده است. ارتقای قابل توجه نقش سازمان ملل متحد و امکانات این سازمان نیز پیش‌بینی شده است تا این سازمان به وسیله مؤثرتر تأمین صلح و امنیت تبدیل شود. گفتنی است که مطابق با یک نظرسنجی، ۷۷٪ آمریکایی‌ها و ۷۵٪ اروپایی‌ها خواهان ارتقای نقش سازمان ملل متحد شدند.^(۱۳) تحولات جاری در جهان مستلزم تغییرات قابل توجهی در سیاست خارجی دولتهاست. سیاست خارجی باید بر احترام به منافع ملی همدیگر بخصوص در زمینه امنیت استوار شود. موازنه منافع باید جای موازنه زور را بگیرد. سیاست باید تناسب جدید منافع ملی و منافع مشترک دولتها را در نظر بگیرد، زیرا بدون تأمین منافع مشترک، نمی‌توان منافع یک کشور مشخص را تأمین کرد.

در ادبیات حقوقی بر اهمیت این اصل تأکید زیادی شده است. د.م. دانکین می‌نویسد: «در طول تاریخ اکثریت قریب به اتفاق دولتها بر پایبندی به منافع ملی خود تأکید کرده‌اند. ولی بدیهی است که فقط جستجوی منافع مشترک و تمایل به دستیابی به اهداف عموم کشورها می‌تواند نوع جدید نظام مناسبات بین‌المللی را که از رویارویی به دور باشد، ایجاد کرد.»^(۱۴)

البته، رشد اهمیت منافع جامعه جهانی به معنی تضییع منافع دولتها نیست. هدف این است که تناسب مناسب هر دو دسته از منابع حاصل شود، زیرا در غیراین صورت زندگی سالم

جامعه جهانی و کشورهای عضو آن فراهم نخواهد شد. همین امر باید در جریان طراحی سیاست امنیتی دولت‌ها در نظر گرفته شود. ولی واقعیت این است که دولت‌ها مانند سابق بیشتر به منافع ملی که به صورت تنگ و محدود تعبیر می‌شود، توجه می‌کنند. خودخواهی ملی همچنان فرمانروایی می‌کند.

حقوق بین‌الملل، وسیله ضروری تشکیل و فعالیت نظم بین‌المللی است که بتواند امنیت عمومی را تأمین کند. این امنیت می‌تواند بخوبی در شرایط «جامعه حقوق بین‌الملل» تأمین شود که بر حقوق و اولویت حقوق در سیاست استوار است. کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد معتقد است که «ایجاد جامعه جهانی مبتنی بر احترام به اولویت حقوق، یکی از اهداف اساسی سازمان ملل متحد می‌باشد».^(۱۵) در پرتو مراتب فوق، نظریات امنیت ملی ایالات متحده و روسیه را از دید مطابقت با مقتضیات زمان منعکس شده در حقوق بین‌الملل معاصر، بررسی می‌کنیم.

۲. نظریه امنیت ملی ایالات متحده

نظریه امنیت ملی ایالات متحده بطور مفصل در سند «راهبرد امنیت ملی ایالات متحده» تشریح شده است. راهبرد امنیت ملی توسط شورای امنیت ملی تدوین و در روز ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۲ توسط رئیس‌جمهور تسلیم کنگره شد.^(۱۶) کارشناسان آمریکایی بر اهمیت زیاد این سند برای سیاست خارجی آمریکا تأکید می‌کنند و آن را مهمترین سند در زمینه تشریح سیاست ایالات متحده طی ۵۰ سال اخیر می‌دانند.^(۱۷) این سند را به عنوان یک سند «دراماتیک»، مخلوطی از خوشحالی از پیروزی غرب در جنگ سرد و نگرانی از خطر تروریسم می‌دانند و به لحن «عوام‌فریبانه» آن اشاره می‌کنند. تأکید می‌شود که مواد راهبرد آمریکا در زمینه توسل به زور حالت انقلابی دارد. این نظریه در زمینه تنظیم حقوق بین‌المللی توسل به زور نیز نوآوری‌های زیادی اعلام می‌کند.

طراحی این نظریه ریشه‌های تاریخی دارد. دولت آمریکا ضمن تدارک پیمان بریان - کلاگ، در روز ۲۳ ژوئن ۱۹۲۸ پیشنویس جدید پیمان را به کشورهای مبتکر آن ارسال کرده بود. گئورگی چیچرین وزیر وقت امور خارجه شوروی طی یادداشتی که به پیوست پیشنویس پیمان ارسال شده بود، نوشت: «دولت آمریکا اعلام می‌کند که هر ملتی هر موقعی بدون توجه به مفاد قراردادها حق دارد خود تصمیم بگیرد که آیا شرایط، آن کشور را به توسل به جنگ برای دفاع مشروع وادار می‌کند و نیز معتقد است که اگر این ملت کار نیک را شروع کند، تمام جهان برای آن کف خواهد زد».^(۱۸)

بعد از تصویب منشور سازمان ملل متحد نیز چیزی به صورت ریشه‌ای تغییر نکرد. به موازات رشد توانمندی ایالات متحده، نظریه جدیدی بوجود آمد. در سال ۱۹۶۲ در رابطه با بحران موشکی کوبا، د. راسک وزیر وقت امور خارجه آمریکا و آ. چیز مشاور حقوقی وی مبانی حقوقی رفتار آمریکا را چنین طراحی کردند: برخی مسایل قدرت عالی از عرصه حقوقی بالاتر هستند. این مسایل در حیطه فعالیت حقوقدانان متخصص حقوق بین‌الملل نیستند و حقوقدانان نباید بر رعایت موازین حقوقی در این زمینه‌ها تأکید کنند. با این حال، آ. چیز، حقوق را هم دست کم نمی‌گرفت.^(۱۹) د. آپسون با اتکا بر این نظریه گام جدیدی برداشته و اظهار داشت: «اینها مسایل قدرت عالی که با منابع حاکمیت ارتباط ناگسستنی دارد، هستند. بقای وجود دولتها، موضوع حقوقی نیست».^(۲۰)

متحدان آمریکا در ناتو نیز در ایجاد شرایط سیاسی برای تدوین این نظریه سیاست خارجی نقش بازی کردند. در سال ۱۹۹۹ راهبرد جدید امنیت ناتو تصویب شد که از نقش خالص دفاعی دست کشید تا خطرات جدید و از جمله سلاحهای کشتار جمعی، ترور بسم و کارشکنی را در نظر بگیرد. عرصه فعالیت ناتو گسترش یافت. از این به بعد، ناتو باید نه تنها از اعضای خود دفاع کند بلکه در تحکیم صلح و امنیت در منطقه اروپایی - آتلانتیک سهمی ایفا کند.^(۲۱)

عملیات جنگی در یوگسلاوی بر خلاف اصول منشور سازمان ملل و بدون اجازه شورای

امنیت به عمل آمد. م. گلنون، استاد دانشگاه کالیفرنیا ثابت کرد که عملیات در کوزوو از منع توسل به زور که به وسیله ماده ۲ (۴) منشور سازمان ملل مقرر شد، تخلف کرد. وی گفت: «شکی نیست که روسیه و چین درست تأکید می‌کنند که بمبارانهای ناتو از منشور سازمان ملل تخلف می‌کنند» (۲۲).

بزودی غلط بودن این سیاست عیان گشت. ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه و گرهارد شرودر صدراعظم آلمان در جلسه سپتامبر ۲۰۰۲ در هانوفر با قاطعیت اعلام کردند که آنها بدون تصمیم مقدماتی شورای امنیت با شرکت در تجاوز مسلحانه به عراق موافقت نخواهند کرد. (۲۳) فرماندهی نظامی کانادا نیز اعلام کرد که نظامیان کانادایی در بمبارانهایی که موجب تلفات سنگین در میان مردم غیرنظامی شدند شرکت نداشتند. ماکوینی، حقوقدان و شخصیت سیاسی کانادایی ضمن بررسی مسایل مربوط به تجاوز ناتو به یوگسلاوی به این نتیجه رسید که ناتو برای این عملیات مبنای حقوقی نداشت و تلاش هم نمی‌کرد آن را بدست آورد. (۲۴)

دولت جدید آمریکا بعد از رسیدن به قدرت در سال ۲۰۰۲ اعلام کرد که «براساس منافع ملی و نه منافع جامعه جهانی مجازی» فعالیت خواهد کرد. ف. کمرون دیپلمات و کارشناس سیاسی بریتانیایی در این مورد گفت: «بر خلاف ادعاهای سال ۲۰۰۰ خانم کندیولیزا رایس، هیچ تضادی بین دفاع از منافع ملی و پایبندی به منافع جامعه جهانی واقعی و نه مجازی و تخیلی، وجود ندارد» (۲۵) در حال حاضر، جامعه جهانی واقعیت را تشکیل می‌دهد که فقط با در نظر گرفتن منافع آن می‌توان سیاست خارجی کشورها را مؤثر و کارآمد کرد. حتی کارشناسان معتبر آمریکایی به این واقعیت اعتراف می‌کنند. (۲۶)

جرج بوش رئیس جمهور آمریکا در پی اعمال تروریستی در نیویورک و واشنگتن مکرراً به وجود منافع مشترک کشورهای جهان اشاره کرده و گفت که این حمله نه تنها به ایالات متحده بلکه به همه دولتها و ملتها بود. اکثر کشورهای جهان با توجه به خشونت این حملات ضمن ابراز همبستگی با ایالات متحده، از طریق قطعنامه شورای امنیت حق ایالات متحده برای توسل به

زور جهت دفاع از خود را مورد تأیید قرار دادند. تروریسم بین‌المللی به عنوان «خطر برای صلح و امنیت بین‌المللی» تلقی شد.^(۲۷) ولی این قطعنامه برای ایالات متحده حق سرنگونی رژیمهای نامحبوب را قایل نشده بود. اما جرج بوش این تحولات را به صورت یکجانبه تعبیر کرد. وی روز ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ در سخنان خود در کنگره اظهار داشت: «شما یا با ما هستید، یا با تروریستها. از این روز هر دولتی که به حمایت از تروریسم ادامه دهد، توسط ایالات متحده به عنوان رژیم دشمن تلقی خواهد شد.»^(۲۸) وی در پیام ماه ژانویه ۲۰۰۲ به کنگره تأکید کرد که جنگ علیه تروریسم تازه شروع شده است و شامل حال نه تنها خود تروریستها بلکه کشورهای هوادار تروریسم و بخصوص کشورهای علاقمند به دریافت سلاحهای کشتار جمعی خواهد شد.^(۲۹) همانطور که می‌بینیم، طیف «دولتهای دشمن» باز هم بیشتر گسترش یافت.

پروفسور ت. فارر در سر مقاله مجله آمریکایی حقوق بین‌الملل در این مورد نوشت: «دکترین بوش در بخشی که اقدامات یکجانبه را اعلام می‌کند، از حدود موازین اساسنامه سازمان ملل متحد که طی ۵۰ سال اخیر پایه و اساس روابط بین‌الملل را تشکیل داده بود، تجاوز کرده است.»^(۳۰) پروفسور س. راتنر از طرف خود نوشت: «با وجود اینکه کشورها در مجموع با تصمیم ایالات متحده مبنی بر توسل به زور علیه افغانستان موافقت کردند، آنها در عین حال با سیاستی که برگسترش بیشتر حق جنگ تأکید کرده بود و از جمله ناظر بر مبارزه با کشورهای بود که بوش در «محور شرارت» قرار داد و نیز با برنامه‌های عملیات جنگی علیه عراق مخالفت ورزیدند.»^(۳۱) برخی از کلیات راهبرد امنیت ملی ایالات متحده را بررسی کنیم که با مبانی حقوق بین‌الملل ارتباط دارد. در این سند اولویت مطلق منافع ملی نسبت به منافع بین‌المللی اعلام شده است. تصادفی نیست که در ایالت متحده اندیشه بازسازی نظم جهانی براساس نظریه «امپراتوری جدید آمریکا» گسترش می‌یابد.^(۳۲)

این راهبرد نمی‌تواند اساس سیاست مؤثر را تشکیل دهد زیرا نه تنها محققان در ادبیات علمی بلکه رسانه‌های گروهی آمریکایی از آن انتقاد می‌کنند. دو متخصص برجسته آمریکایی

می‌نویسند که حل و فصل مسایل جهانی مستلزم مشارکت فعالانه با متحدان و اعطای وسایل پیشگیری از مناقشات بزرگ به سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای بزرگ جهانی است زیرا ایالات متحده به تنهایی نمی‌تواند از پس این کار برآید. (۳۳)

این ادعا در مورد نه تنها پیشگیری از مناقشات مسلحانه بلکه مسایل دیگری که با منافع ملی ایالات متحده ارتباط دارد، صحت دارد. به عنوان مثال، می‌توان به امنیت زیست محیطی اشاره کرد که در راهبرد امنیت ملی انعکاس پیدا نکرد. در حال حاضر، امنیت زیست محیطی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا رشد شدید جمعیت در برخی مناطق همراه با وخامت اوضاع آب و هوا باعث کاهش فضای زیست بر روی کره زمین می‌شود. همین امر زمینه‌ای برای مناقشات جدید بین‌المللی و داخلی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین مهیا می‌سازد.

دولت ایالات متحده صرف‌نظر از لطمه شدید که صنایع آمریکایی به محیط زیست می‌زند، از شرکت در تلاشهای عمومی کشورها در زمینه حفظ محیط زیست انسان خودداری می‌کند. از جمله، هلموت اشمیت، صدراعظم سابق آلمان به امتناع ایالات متحده از امضای پروتکل کیوتو اشاره می‌کند (۳۴) که این امر بر منافع جمعیت ایالات متحده هم اثر منفی می‌گذارد.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شرایط مناسبی برای ایجاد ائتلاف گسترده برای مبارزه با تروریسم بین‌المللی و اجرای برنامه مصوب «اجلاس هزاره سوم» فراهم شد. ولی یکجانبه‌گرایی ایالات متحده که به عقیده کارشناسان آمریکایی هم با منافع ملی کشور و با منافع کل جامعه جهانی مغایرت داشت، این شرایط مساعد را خنثی کرد.

نظریه امنیت ملی آمریکا با نادیده گرفتن منافع مشترک دولتها، به نظم حقوقی جهانی که بر تناسب منافع ملی و مشترک دولتها استوار است، ضربه می‌زند. اندیشه اصلی این سند آن است که آمریکا از توانمندی بی‌سابقه‌ای برخوردار است و لذا باید نظم بین‌المللی را تشکیل داده و بر رعایت آن نظارت کند. تاریخ در دوران گذشته نیز شاهد امپراتوری‌های نیرومند بود ولی هر

موقعی که آنها سعی می‌کردند سلطه خود را به دولتهای دیگر گسترش دهند، شکست می‌خوردند. نباید فراموش کرد که در دوران گذشته، ادعاهای امپراتوری‌ها از ادعاهای جهانشمولی فعلی آمریکا کمتر بود.

قسمت راهبرد در مورد اعمال «پیشگیرانه» علیه کشورهای «خصم» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این اندیشه برای تفکر سیاسی آمریکایی تازگی ندارد بلکه در طول زمان افزایش توانایی ایالات متحده در اذهان شخصیت‌های دولتی آمریکا بطور فزاینده‌ای شکل می‌گرفت و توسعه می‌یافت. در سال ۱۹۸۴، در پی انفجارها علیه مؤسسات آمریکایی در بیروت، ج.شولتس وزیر وقت امور خارجه ایالات متحده خواهان پیشگیری، جلوگیری و تلافی جویانه فعالانه شده بود.^(۳۵) در ژوئن سال ۲۰۰۲ این اندیشه توسط جورج بوش بیان شد. اگر نتیجه‌گیری شود که یک دولت برای آمریکا خطر بالقوه‌ای ایجاد می‌کند یا به گروهی که چنین خطری را ایجاد می‌کند، پناهندگی داده باشد، ایالات متحده به صورت پیگیرانه به این دولت تجاوز خواهد کرد تا این خطر را از بین برده و در صورت لزوم رژیم کشور مورد نظر را عوض کند.

همانطور که در فوق اشاره شده است، پیشگیری از مناقشات مسلحانه، یکی از مسایل اساسی سیاست جهانی عصر حاضر است ولی این مسئله باید توسط تمام جامعه جهانی و نه یک یا چند کشور حل شود. در غیر این صورت، ناگزیر «حق زور» برقرار خواهد شد.

مسئله توسل به زور برای از بین بردن خطر برای صلح در منشور سازمان ملل متحد به صورت واضح و روشن حل شده است. منشور سازمان ملل در ماده ۵۱ حق لاینفک دفاع انفرادی یا دسته‌جمعی را «در صورت وقوع حمله مسلحانه» قید کرد. مسئله خطر برای صلح در حدود اختیارات سازمان ملل قرار دارد (بند ۱ ماده ۱). شورای امنیت حق دارد وجود خطر برای صلح را تشخیص دهد (ماده ۳۹ منشور).

این نکات در شیوه عمل شورای امنیت سازمان ملل انعکاس پیدا کرده است. در سال ۱۹۸۱ شورای امنیت بمبارانهای پیشگیرانه را کتور هسته‌ای در عراق توسط اسرائیل را به عنوان

«تخلف آشکار از منشور سازمان ملل متحد و موازین رفتار بین‌المللی»^(۳۶) تعبیر کرده بود. گفتنی است که در آن زمان ایالات متحده نیز به این قطعنامه رأی مثبت داده بود. در سال ۱۹۸۵ شورای امنیت حمله اسرائیل به مقر سازمان آزادیبخش فلسطین در توس را به عنوان تجاوز اسرائیل به سرزمین تونس و نقض فاحش منشور سازمان ملل متحد، حقوق بین‌الملل و موازین رفتار بین‌المللی محکوم کرد.^(۳۷) این قطعنامه نیز با حمایت ایالات متحده تصویب شده بود.

مسئله تهدید به وسیله زور در عرف دیوان بین‌المللی انعکاس مشخصی پیدا کرده است. دادگاه در حکم سال ۱۹۸۶ در مورد پرونده نیکاراگوئه علیه آمریکا مقرر کرد که کمک به قیام‌کنندگان به صورت تأمین اسلحه یا تجهیزات یا هر کمک دیگر، می‌تواند به صورت توسل یا تجاوز غیرقابل قبول شناخته شده و مطابق با حقوق بین‌الملل مجازات‌های معینی را بدنبال داشته باشد ولی این اقدامات را نمی‌توان به عنوان حمله مسلحانه برای دفاع از خود تلقی کرد.^(۳۸)

در حکم مشورتی دادگاه «پیرامون حقانیت تهدید به استفاده از سلاح‌های هسته‌ای یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای» که در سال ۱۹۹۶ صادر شد، آمده است: «برخلاف حقوق است که دولت تهدید کند به وسیله زور سرزمین دولت دیگر را تصرف کند یا دولت دیگر را به پیروی یا عدم پیروی از یک خط مشخص سیاسی یا اقتصادی وادار کند». دادگاه همچنین اعلام کرد: «هیچ کشوری صرف‌نظر از اینکه پیرو سیاست بازدارندگی باشد یا خیر، به دادگاه اعلام نکرده است که اگر توسل به زور منافی حقوق باشد، تهدید با توسل به زور حقانیت داشته باشد».^(۳۹) دولت ایالات متحده چنین چیزی را اعلام نکرده بود.

خلل‌ناپذیری این اصول توسط حقوقدانان آمریکایی هم پذیرفته شده است. پروفیسور ج. پوست، کارشناس معروف آمریکایی در نتیجه بررسی این مسئله به این نتیجه رسید که برخلاف ادعاهای مربوط به نظریه بوش که بر اصل مجاز بودن ضربات پیشگیرانه به کشورها یا گروه‌هایی استوار است که تسلیحات یا برنامه‌های نظامی آنها می‌توانند برای ایالات متحده یا متحدان

آمریکا خطر ایجاد کنند، مطابق با منشور سازمان ملل متحد دفاع پیشگیرانه در نبودن اجازه شورای امنیت یا سازمانهای مربوطه منطقه‌ای، مجاز نیست. (۴۰) وی فهرست طولانی حقوق‌دانانی را آورده است که شریک این نقطه نظر هستند. جالب توجه است که اواخر سال ۲۰۰۲ ج. هوارد، نخست وزیر استرالیا پیشنهاد کرده بود ماده ۵۱ منشور سازمان ملل به گونه‌ای تغییر کند که ضربات پیشگیرانه به تروریستها مشروعیت یابند ولی مطبوعات ایالات متحده و کشورهای دیگر با این اندیشه شدیداً مخالفت کردند.

حقوق بین‌الملل برای سئوال درباره امکان توسل پیشگیرانه به زور نسبت به کشورهای دیگر، جواب مشخصی دارد. ولی در راهبرد آمریکایی تلاشی برای تغییر این وضعیت به عمل آمده است. این سند به حقوق بین‌المللی و عرف گذشته (قبل از تصویب منشور سازمان ملل) استناد کرده و بدین وسیله محتوای منشور را که به عنوان یکی از شرایط امنیت جهان شناخته شده بود. زیر علامت سئوال می‌برد. در راهبرد امنیت ملی آمریکا آمده است: «در طول قرن‌ها حقوق بین‌الملل قبول داشت که کشورها نباید بر اثر حمله و تجاوز قربانی بدهند، قبل از اینکه بتوانند برای دفاع از خود در برابر نیروهایی که خطر آشکار حمله را ایجاد می‌کنند، اقدام مشروعی اتخاذ کنند». مؤلفان این سند می‌فهمند که این ادعا جوابگوی حقوق بین‌الملل معاصر نیست و ادعا می‌کنند که ما باید مفهوم «خطر مستقیم» را با امکانات و اهداف حریفان فعلی تطبیق دهیم.

ولی حقوق بین‌الملل مسئله تهدید به وسیله زور و کاربرد زور را روشن کرده است و نظمی که در حال حاضر در این زمینه وجود دارد، تنها نظم ممکن و مناسب برای امنیت بین‌المللی است. بدیهی است که راهبرد امنیت ملی آمریکا می‌خواهد این نظم بین‌المللی را زیر علامت سئوال ببرد. تصادفی نیست که این رفتار آمریکا واکنش منفی مطبوعات جهان را برانگیخت. (۴۱)

می‌توان به این نتیجه رسید که راهبرد آمریکایی با پیش‌بینی حمله به عراق طراحی شده

بود. قرار بود عملیات جنگی پیشگیرانه‌ای علیه این کشور شروع شود تا عراق به سلاحهای کشتار جمعی مسلح نشود. ولی سلاحهای کشتار جمعی در این کشور کشف نشد و مسئولین سازمان «سیا» به‌طور غیررسمی به مطبوعات شکایت کردند که مسئولین وزارت دفاع و کاخ سفید آنها را برای ارائه گزارشهای همخوان با مواضع دولت تحت فشار قرار داده بودند.^(۴۲)

راهبرد امنیت ملی آمریکا ناظر بر آن است که ایالات متحده اجازه ندهد چالشی برای برتری نظامی آن ایجاد شود. آمریکا برای جلوگیری از این امر حاضر است به همه اقدامات لازم دست بزند و حتی از تخلف از تعهدات بین‌المللی روگردان نخواهد شد.^(۴۳) این طرز تفکر دوران باستان است. در رساله «آرتاشاسترا» که در قرن ۴ قبل از میلاد توسط کاتیلیا متفکر اسطوره‌ای هندی نوشته شده بود، آمده است که «پادشاه خردمند باید کشور خود را تقویت کرده و از شکوفایی دیگران ممانعت کند». این راهبرد با مبانی حقوق بین‌الملل عصر حاضر و حتی گذشته سازگار نیست. کارشناسان آمریکایی اعتراف می‌کنند که این راهبرد ناظر بر امتناع از نظام روابط بین‌الدولی است که از زمان «صلح وستفالی» سال ۱۶۴۸ وجود داشت.^(۴۴) این نظریه با منشور سازمان ملل و اصول فعالیت پیمان ناتو هم سازگار نیست.

آمریکا در گذشته نیز به کشورهای کوچک تجاوز می‌کرد و واشنگتن همیشه سعی می‌کرد با استفاده از ادله حقوقی، کارهای خود را توجیه کند. ولی اکنون واشنگتن رسماً منکر الزامی بودن مبانی حقوق بین‌الملل برای ایالات متحده شده و از اصل برابری دولت‌ها، عدم توسل به زور، عدم مداخله و حل و فصل صلح‌آمیز اختلافات، دوری می‌جوید. آیا دولت آمریکا عواقب بکارگیری اینگونه راهبرد را درک می‌کند؟ ظاهراً، آمریکا واکنش منفی جامعه جهانی را پیش‌بینی کرده است. به همین دلیل واشنگتن سعی می‌کند نفوذ دیوان کیفری بین‌المللی را تضعیف کرده و مصونیت کامل اتباع و بخصوص رهبران آمریکا را در برابر حکم این دادگاه بدست آورد.

خطر دیگر راهبرد آمریکایی برای حقوق بین‌الملل در این زمینه نیز مشاهده می‌شود که

این نظریه می‌تواند برای کشورهای دیگر سابقه ایجاد کند. کشوری که از برتری نظامی برخوردار باشد، می‌تواند استدلال کند که در شرایط تهدید از سوی کشور دیگر به زور متوسل شد.

از مراتب فوق معلوم می‌شود که ایالات متحده خود را بالاتر از موازین حقوقی در زمینه امنیت قرار داده است. کارشناسان آمریکایی هشدار می‌دهند که راهبرد جدید باعث می‌شود که «ایالات متحده به عنوان کشوری که در امور بین‌الملل مطابق با قواعد خود بازی می‌کند». تلقی شود.^(۴۵) تجربه تاریخی و ویژگی‌های جهان معاصر نشان می‌دهد که این راهبرد برای ایالات متحده مسئله ایجاد می‌کند. سیاستمداران معتبر آمریکایی هم به این مسئله توجه جلب می‌کنند. از جمله، جیمی کارتر رئیس‌جمهور سابق آمریکا و برنده جایزه نوبل اظهار داشت که این تغییرات در سیاست «برای کشورمان خطر بزرگی ایجاد می‌کند».^(۴۶)

راهبرد امنیت ملی ایالات متحده بر درک نادرست تناسب زور و حقوق در جامعه جهانی استوار است. بر خلاف نظر رایج، زور، وسیله اصلی تأمین اجرای حقوق نیست. حوادث دهه‌های اخیر ثابت کرده است که کاربرد غیرموجه زور نه تنها مسایل بین‌المللی را حل نکرده، بلکه مسایل جدیدی را ایجاد کرده است. کارآیی حقوق بین‌الملل منوط بدان است که همه ضرورت این حقوق را بفهمند. حقوق بین‌الملل از این نظر به مقررات رانندگی شباهت دارد که به اندازه درک ضرورت آن رعایت می‌شود. اگر کسی بخواهد سوار تانک شده و بر خلاف جریان عمومی ترافیک حرکت کند، این امر ناگزیر به فاجعه خواهد انجامید.

نظم جهانی معاصر به وسیله نه فقط تناسب نیروها بلکه مبارزه اندیشه‌ها تعیین می‌شود. در زمان اخیر این عرصه فعالیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است. رقابت تمدن‌ها در همین زمینه صورت می‌گیرد. فراموش نشود که رؤسای جمهوری آمریکا در گذشته اندیشه‌هایی را مطرح می‌کردند که جهانیان را به طرفداری از آمریکا تشویق می‌کردند. ودر و ویلسون اندیشه برقراری نظم نوین جهانی به نام «منافع عمومی بشریت» را فرمولبندی کرده بود. رئیس‌جمهور فرانکلین روزولت به همین منظور اندیشه تشکیل سازمان جهانی امنیت را پیشنهاد کرد. ولی

راهبرد امنیت ملی دولت جورج بوش که بر اندیشه سلطه‌گری مطلق یک قدرت استوار است، نمی‌تواند مورد شناسایی جهانی قرار گیرد.

فرمانروایی نظامی و اقتصادی ایالات متحده تنها در صورتی می‌تواند موجه باشد که به حفظ نظام حقوقی جامعه جهانی کمک کند. اگر رهبر، مهمترین توافقات بین‌المللی را نادیده بگیرد، برتری اخلاقی و معنوی را از دست می‌دهد.^(۴۷) برخورد افکار عمومی جهانی با راهبرد امنیت ملی آمریکا بسیار منفی بود. ولی واکنش رسمی دولت‌ها محتاطانه و سرد بود. دیپلماسی روسی در این رابطه عمدتاً سکوت اختیار کرد. این سکوت در رابطه با سند مهم سیاست خارجی کشور ایالات متحده، باعث تعجب می‌شود. ظاهراً نه تنها توجه به اینکه این سند توسط ایالات متحده، کشور نیرومند جهان معاصر مطرح شد، بلکه حالت غیرقابل قبول این سند نیز باعث این واکنش شد. دیپلمات‌ها به این واقعیت آگاه هستند که چنین راهبردی نمی‌تواند عملی شود. با این حال، جای تعجب است که رسانه‌های گروهی و ادبیات تخصصی روسی از تجزیه و تحلیل انتقادی دکترین آمریکایی خودداری کردند. بررسی راهبرد آمریکایی به این دلیل نیز اهمیت دارد که برخی کارشناسان سیاسی «بوش‌پرست» روس از این سند آمریکایی حمایت کرده و «نظم آمریکایی را بهتر از بی‌نظمی تروریستی دانستند». به عقیده آنها ژاندارم جهانی به از قاتلان جهانی است (روسیسکایا گازتا، ۲۹ مارس ۲۰۰۳).

در عین حال، واقعیات زیادی نشانگر آن است که این ادعاها پایه و اساس حقیقی ندارد. برای مثال، پفاف، مفسر معروف سیاسی می‌نویسد: «ادعاهایی که ایالات متحده از جامعه جهانی در برابر بی‌نظمی دهشتناک دفاع می‌کند، بی‌اساس است. سیاست آمریکایی اغلب باعث بی‌نظمی و بی‌ثباتی جهانی می‌شود».^(۴۸)

طرفداران راهبرد امنیت آمریکا در کشورهای دیگر نیز پیدا شدند. به عنوان مثال، فون شتودنیتس سفیر سابق آلمان در مسکو در آوریل سال ۲۰۰۳ مقاله‌ای تحت عنوان «در آستانه نظم نوین» منتشر کرد که در آن تأکید می‌شود که دلایل زیادی برای شناسایی مشروعیت جنگ

در عراق وجود دارد.^(۴۹) به عقیده این کارشناس، نظام سازمان ملل که در سال ۱۹۴۵ بوجود آمد، به پایان موجودیت خود رسید ولی این ادعا با بیانیه اجلاس هزاره سوم سازمان ملل که بر قابلیت حیات فزاینده اصول منشور سازمان ملل در شرایط جدید تأکید کرد، ناسازگار است. در پایان مقاله نتیجه‌گیری شده است که جامعه دولتها در آستانه نظم جدید و نه چندان مشخصی قرار دارد. آمریکایی‌ها مانند سابق تلاش خواهند کرد بجای سازمان ملل، سیستم جدیدی پیاده شود که بهتر از سازمان ملل، جهان را در برابر خطر فزاینده دفاع کند و در صورت لزوم به زور نیز متوسل شود. این نظریه ضدونقیض است. نمی‌تواند با رد سازمان ملل و اصول فعالیت آن که به عنوان تنها اساس امکانپذیر نظم بین‌المللی معاصر شناخته شده است، حقوق بین‌الملل را برقرار کرد. نویسنده آلمانی نظریه خود را بر مفهوم جامعه بین‌المللی استوار کرده و برای منافع این جامعه اولویت قایل است. به عقیده وی، عراق خود را در گروه کشورهای فاقد حس مسئولیت گنجانده است که وظایف خود را نسبت به جامعه جهانی اجرا نمی‌کنند و این در حالی است که دولت بوش جامعه بین‌الملل را مفهومی مجازی اعلام کرده است.

این نظریه، نشاندهنده تمایل عده‌ای از کارشناسان به پناه بردن زیر بال ابر قدرت جهانی صرفنظر از «خودخواهی پی پرده» آن است. ولی تاریخ حاکی از آن است که سلطه یک یا چند قدرت هیچ وقت ضمانت رعایت منافع ملی کشورهای منفرد و منافع عمومی بشریت را فراهم نکرده است. در حال حاضر، نظم مستحکم و مطمئن جهانی می‌تواند فقط بر توافق کلی جامعه جهانی استوار باشد. سازمان ملل، معتبرترین ارگان نمایندگی جامعه جهانی است که بدون تقویت این سازمان و گسترش امکانات آن، نمی‌توان نظم جهانی دموکراتیک را برقرار کرد.

وضعیت عجیب و غریبی ایجاد می‌شود. ایالات متحده و هوادارانش بر پایبندی خود به حقوق بشر و دموکراسی تأکید می‌کنند ولی در عین حال حقوق دولتها و ملتها و دموکراسی در روابط بین‌المللی را نادیده می‌گیرند. از قرار معلوم «نیکوکاری در خانه خود شروع می‌شود» لیکن در شرایط جهانی شدن، تمام جهان می‌تواند به خانه ما تبدیل شود. فقط این برخورد می‌تواند

بهر روزی عمومی و به روزی هر کشور را تضمین کند. متأسفانه، به نوشته فرانسویس فوکویاما، آمریکایی‌ها سعی می‌کنند هر منبع مشروعیت دموکراتیک را که از دولت ملی با قانون اساسی دموکراتیک فراتر باشد، نادیده بگیرند».^(۵۰) تجزیه و تحلیل راهبرد امنیت ملی آمریکا نشان می‌دهد که این سند با وضعیت حقیقی نظام بین‌المللی ناسازگار است. حتی عده‌ای از کارشناسان آمریکایی متوجه می‌شوند که این خطر یکجانبه برای خود ایالات متحده خطرناک است (س. هوفمان^(۵۱)). آنها تأکید می‌کنند که یکجانبه‌گرایی و نادیده گرفتن نظریات دیگران و موازین بین‌المللی با منافع ملی واقعی ایالات متحده مغایرت دارد.

می‌توان فرض کرد که این سند عمدتاً، انتخاب‌کننده آمریکایی را مخاطب قرار می‌دهد. کریستیاگری، استاد دانشگاه کمبریج، از مطالعه «دکترین بوش» به این نتیجه رسید که شک و تردید در این نظریه بیش از پیش رشد می‌کند. او نوشت: «نفوذ این نظریه به واکنش مابقی جهان وابسته خواهد بود ولی کشورهای دیگر فعلاً احتیاط زیادی به خرج می‌دهند». این کارشناس معتقد است که راهبرد امنیتی در نهایت امر ممکن است چیزی جز وسیله «اعمال فشار لفظی» بر کشورهای دیگر نشود و اینکه تلاش جدی برای بازنگری در حقوق بین‌الملل در زمینه دفاع از خود صورت نگیرد.^(۵۲)

در خاتمه بررسی راهبرد امنیت ملی ایالات متحده، می‌توان به نتیجه غیرمترقبه‌ای رسید. این راهبرد که با حقوق بین‌الملل سازگار نیست، در نهایت امر می‌تواند برای تقویت نظم حقوقی بین‌المللی مفید باشد. زندگی ثابت خواهد کرد که این سند با منافع ملی و عمومی دولتها و از جمله با منافع ایالات متحده سازگار نیست. همه متوجه این واقعیت آشکار خواهند شد که نظام مناسبات بین‌الملل نمی‌تواند بر اساس سلطه یک قدرت برقرار شود. کشورهای دیگر بیش از پیش «اعتبار حقوق» را در برابر فرمانروایی قهری آمریکایی قرار خواهند داد. در نهایت امر، ایالات متحده نیز خواهد فهمید که حتی سوار بر تانک نمی‌توان مقررات شناخته شده رانندگی را نادیده گرفت. ایالات متحده فقط با قرار دادن توانمندی خود در خدمت نظم حقوق بین‌المللی و

با احترام به منافع کشورهای دیگر و کل جامعه جهانی می‌تواند نقش رهبری خود را حفظ کند. مهم این است که دولت ایالات متحده برخی واقعیات جهان به هم بسته را در نظر بگیرد.

۳. نظریه امنیت ملی روسیه

نظریه امنیت ملی روسیه بطور مفصل در یک رشته اسناد، قوانین و نظریات بیان شده است. با توجه به اینکه این اسناد رسماً توسط رئیس‌جمهور تأیید و امضا می‌شوند، اصول ذکر شده در اسناد و قوانین مذکور برای همه نهادهای دولتی روسیه لازم‌الاجرا هستند. در میان این اسناد باید به قوانین فدرال درباره دفاع (۱۹۹۶). درباره امنیت (۱۹۹۲)، دکترین نظامی فدراسیون روسیه، نظریه امنیت ملی فدراسیون روسیه، نظریه سیاست خارجی فدراسیون روسیه اشاره کرد. تصویب این اسناد، گام مهمی در جهت تشکیل دولت قانونمند دموکراتیک بوده است زیرا دولت قانونمند باید تابع حقوق بین‌الملل هم باشد.

در اکثر اسناد مذکور مبنای حقوقی آنها تعیین شده است. در نظریه سیاست خارجی آمده است که قانون اساسی، قوانین فدرال، سایر اسناد حقوقی و اصول و موازین شناخته شده حقوق بین‌الملل و مدهدات بین‌المللی فدراسیون روسیه مبنای این نظریه را تشکیل می‌دهند. نظریه نظامی بر اهمیت اصول و موازین حقوق بین‌الملل تأکید خاصی می‌کند: «فدراسیون روسیه، اصول و موازین حقوق بین‌الملل را دارای اهمیت دائمی می‌داند». اصل قانونمندی به عنوان اصل کلیدی تأمین امنیت و تمام فعائیت دولت در زمینه سیاست خارجی تلقی می‌شود. عجیب است که نظریه امنیت بر خلاف اسناد دیگر، به مبانی حقوقی خود اشاره نمی‌کند و این در حالی است که پایگاه حقوقی برای نظریه امنیت اهمیت زیادی دارد، از جمله اهمیت بین‌المللی. قانون امنیت به فعالیت شورای امنیت فدراسیون روسیه اختصاص دارد. مواد امنیتی در نظریه امنیت ملی فدراسیون روسیه به تفصیل بیان شده است. در این سند، دفاع از منافع شخصیت، جامعه و دولت یعنی دفاع از منافع ملی به عنوان اولویت سیاست خارجی روسیه اعلام

شده است. تأمین امنیت ملی کشور و تقویت موقعیت آن در جامعه جهانی در مقام اول قرار گرفته است. این نکته در پیام سال ۲۰۰۳ ولادیمیر پوتین رئیس جمهور فدراسیون روسیه به مجلس فدرال نیز مورد تأکید قرار گرفته است. (۵۳)

نظریه امنیت ملی بوجود دو گرایش اصلی در مناسبات بین الملل که با هم در تضاد هستند، اشاره می کند. گرایش اول در تقویت مواضع اقتصادی و سیاسی تعداد زیادی از دولت‌ها و اتحادیه‌های آنها و نیز در تکمیل مکانیزم‌های اداره چندجانبه روندهای بین المللی تبلور یافته است. گرایش دوم در تلاش‌ها برای ایجاد ساختار روابط بین الملل براساس فرمانروایی کشورهای توسعه یافته و بخصوص ایالات متحده آمریکا تبلور یافته که هدف این کار، حل و فصل نظامی و قهری مسایل کلیدی سیاست جهانی بدون رعایت موازین حقوق بین الملل است.

تمایل برخی کشورها و اتحادیه‌های بین‌الدولی به کاهش نقش مکانیزم‌های موجود تأمین امنیت بین‌المللی و بخصوص سازمان ملل و سازمان امنیت و همکاری اروپا، به عنوان خطر اصلی برای امنیت در امور بین الملل اشاره شده است. از اینجا معلوم می شود، نظریه امنیت ملی، برای مکانیزم‌های بین المللی اداره چندجانبه روندهای جهانی چه اهمیتی قایل است.

در این اسناد به منافع کشورهای دیگر و نیز به منافع عمومی کشورها توجه زیادی به عمل آمده است. در نظریه سیاست خارجی آمده است که روسیه منافع مشروع کشورهای دیگر را مدنظر گرفته و برای جستجوی راه‌حلهای مشترک تلاش می کند. رعایت متقابل منافع به عنوان ضمانت کارآیی و پایداری نظم جهانی تلقی می شود. تأکید می شود که «نظم جهانی قرن بیست و یکم باید بر مکانیزم‌های حل و فصل دسته جمعی مسایل کلیدی، اولویت حقوق و دموکراتیزه کردن گسترده روابط بین الملل استوار باشد».

تأکید امنیت کشور به عنوان اولویت عالی فعالیت دولت تلقی می شود. امنیت عمدتاً به عنوان امنیت ملی تعبیر می شود ولی بر ارتباط آن با امنیت همگانی تأکید می شود. نظریه نظامی روسیه حاوی ماده‌ای است که مطابق آن روسیه امنیت ملی خود را در چارچوب ایجاد پیگیرانه

نظام عمومی و همگانی امنیت بین‌المللی و حفظ و تقویت صلح جهانی در نظر می‌گیرد. (بند ۷) نظریه سیاست خارجی ضمن تأکید بر تأمین اعتبار و نفوذ فدراسیون روسیه در جهان به عنوان قدرت بزرگ و تأثیرگذاری بر روندهای جهانی برای برقراری نظم جهانی با ثبات، عادلانه و دموکراتیک و مبتنی بر موازین حقوق بین‌الملل، اشاره می‌کند که استراتژی اعمال یکجانبه می‌تواند اوضاع بین‌المللی را بی‌ثبات کرده و تشنجات و مسابقه تسلیحات را تحریک کند. توسل به زور برخلاف مکانیزم‌های موجود حقوق بین‌الملل نمی‌تواند اختلافات عمیق اجتماعی - اقتصادی، بین قومی و اختلافات دیگری را برطرف کند که اساس مناقشات خطرناک را تشکیل می‌دهند. نظم نوین جهانی باید امنیت مطمئن هر عضو جامعه جهانی را در زمینه سیاسی، نظامی، اقتصادی، انسانی و غیره تأمین کند اسناد سیاسی مذکور برای سازمان ملل نقش ویژه‌ای قایل‌اند. این سازمان به عنوان تنظیم‌کننده اصلی روابط بین‌المللی تلقی می‌شود. ضرورت تقویت نقش متحدکننده سازمان ملل و از جمله ارتقای سطح کارآیی شورای امنیت به عنوان ارگان اصلی در زمینه تأمین صلح و امنیت بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفته است.

نظم نوین جهانی باید امنیت هر عضو جامعه جهانی را تأمین کند. نظریه سیاست خارجی روسیه با توجه به اشتراک منافع روسیه و کشورهای دیگر در زمینه امنیت، بر مسئولیت روسیه در قبال تأمین امنیت در جهان در سطح جهانی و منطقه‌ای تأکید می‌کند.

بخش ویژه نظریه سیاست خارجی به تحکیم امنیت بین‌المللی اختصاص دارد. روسیه طرفدار کاهش نقش عامل صلح در مناسبات بین‌المللی و تحکیم ثبات راهبردی است. توسل به زور برخلاف منشور سازمان ملل متحد، ضدقانونی است و ثبات تمام نظام مناسبات بین‌الملل را تهدید می‌کند.

برای حقوق بین‌الملل، مسئله نحوه کاربرد نیروهای مسلح اهمیت کلیدی دارد. مطابق با نظریه امنیت ملی، روسیه در زمینه جلوگیری از جنگها و مناقشات مسلحانه، راههای سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی یعنی راههای غیرنظامی را ترجیح می‌دهد. قانون فدراسیون روسیه

دربارهٔ دفاع که در سال ۱۹۹۶ وضع شد، کاربرد نیروهای مسلح را چنین مقرر کرد: نیروهای مسلح فدراسیون روسیه مخصوص دفع تجاوز به فدراسیون روسیه و دفاع مسلحانه از تمامیت و مصونیت سرزمین فدراسیون روسیه و اجرای وظایف مطابق با معاهدات بین‌المللی فدراسیون روسیه است (ماده ۱۰ بند ۲). در این ماده، قراردادها درباره همیاری در صورت تجاوز به یکی از اعضای قرارداد و اجرای عملیات حفاظت از صلح مدنظر هستند.

نظریه امنیتی و دکترین نظامی در صورت غیر مؤثر بودن همه وسایل نظامی دیگر، توسل به سلاح هسته‌ای را هم پیش‌بینی می‌کند. با توجه به اینکه توسل به سلاح‌های هسته‌ای تمام بشریت را تهدید می‌کند، بررسی امکان استفاده از این نوع سلاح‌ها شایان توجه خاصی است.

از قرار معلوم، در سال ۱۹۸۱ به ابتکار اتحاد شوروی بیانیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد که پیشدستی در کاربرد سلاح‌های هسته‌ای را جنایت علیه بشریت اعلام کرد. در سال ۱۹۸۲ اتحاد شوروی بطور یکجانبه متعهد شد در زمینه کاربرد سلاح‌های هسته‌ای پیشدستی نکند. قدرتهای هسته‌ای دیگر از اتحاد شوروی الگو نگرفتند که همین امر مانع از گنجاندن منع پیشدستی در زمینه کاربرد سلاح‌های هسته‌ای در حقوق بین‌الملل شد.

امتناع روسیه از موضعگیری شوروی سابق قابل درک است. اتحاد شوروی که از نیرومندترین زرادخانه سلاح‌های دیگر برخوردار بود، می‌توانست به خود اجازه دهد از پیشدستی در کاربرد سلاح‌های هسته‌ای امتناع کند. ولی در شرایط کاهش نیروها و تسلیحات، ادله کمتری برای امتناع از کاربرد سلاح‌های هسته‌ای باقی مانده است. بنابراین، بازدارندگی از تجاوز دشمن به وسیله تهدید با پیشدستی در کاربرد سلاح‌های هسته‌ای موجه به نظر می‌رسد. ایالات متحده مواضع خود را در این زمینه چنین اعلام کرد: این کشور از کاربرد سلاح‌های هسته‌ای علیه کشورهای غیرهسته‌ای عضو قرارداد عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای یا دولتهایی که گونه دیگری متعهد شدند وسایل انفجاری هسته‌ای را بدست نیاورند، خودداری می‌کند. فقط در صورتی که ایالات متحده و متحدانش هدف حمله دولت غیرهسته‌ای همپیمان

قدرت هسته‌ای (یا حمله این دولت همراه با قدرت هسته‌ای) قرار گیرند، آمریکا به این تعهد خود پایبند نخواهد ماند. بریتانیا نیز همین مواضع را اعلام کرد. قدرتهای هسته‌ای دیگر از اعلام مواضعی که آزادی کاربرد سلاحهای هسته‌ای را محدود کند، خودداری کردند.

در دکترین نظامی روسیه این موضوع به صورت ذیل منعکس شده است: فدراسیون روسیه در جواب به استفاده از سلاحهای هسته‌ای یا انواع دیگر سلاحهای کشتار جمعی علیه روسیه یا متحدانش و نیز در جواب به تجاوز گسترده با کاربرد سلاحهای متعارف در شرایط بحرانی برای امنیت ملی فدراسیون روسیه، حق استفاده از سلاحهای هسته‌ای را برای خود محفوظ می‌کند. فدراسیون روسیه علیه دولتهای غیرهسته‌ای عضو قرارداد عدم اشاعه سلاحهای هسته‌ای از سلاحهای هسته‌ای استفاده نخواهد کرد، مگر در صورت حمله این دولتها به فدراسیون روسیه، نیروهای مسلح و نیروهای دیگر فدراسیون روسیه، متحدان فدراسیون روسیه یا دولتهایی که روسیه نسبت به آنها تعهدات امنیتی دارد، توسط این دولت غیرهسته‌ای یا با حمایت این دولت و به صورت مشترک یا با داشتن تعهدات همپیمانی با دولت دارای سلاحهای هسته‌ای. (بند ۸)

مسئله حقانیت استفاده از سلاحهای هسته‌ای برای دفاع از خود توسط دیوان بین‌المللی بر اساس درخواست مجمع عمومی سازمان ملل متحد بررسی شده است. دیوان بین‌المللی با توجه به وضعیت فعلی حقوق بین‌الملل و واقعیات موجود از صدور حکم مشخصی درباره مشروع بودن توسل به سلاحهای هسته‌ای برای دفاع از خود در شرایط استثنایی که بقای وجود دولت زیر علامت سؤال رفته است، خودداری کرد. دادگاه همچنین اعلام کرد که نمی‌تواند حق بنیادین هر دولت برای بقای خود و مآلاً حق توسل به دفاع از خود را نادیده بگیرد. (۵۴)

از اینجا معلوم می‌شود که موضعگیری روسیه در زمینه امکان استفاده از سلاحهای هسته‌ای علیه متجاوز در صورتی که امکانات مؤثر دیگر نتیجه نداده باشند، با حقوق بین‌الملل معاصر و مواضع قدرتهای هسته‌ای دیگر مغایرت ندارد.

اسناد مورد نظر، مواضع روسیه را در قبال مهمترین مسایل مناسبات بین‌المللی تعیین کرده و باید به عنوان یک مجموعه واحد هماهنگ شوند. ولی واقعیت چنین نیست. به نظر می‌رسد که این اسناد توسط نهادهای مختلف بدون هماهنگی لازم تهیه شده است و این در حالی است که دولت در صحنه بین‌المللی باید با یک صدا صحبت کند.

هر دو سند برای منافع ملی اولویت قایل‌اند. بدیهی است که هر سیستمی برای بقای وجود خود تلاش می‌کند. ولی منافع ملی می‌توانند فقط در صورت تأمین منافع مشترک دولتها و تمام جامعه جهانی، به صورت مطمئن تضمین شود. امنیت ملی هم می‌تواند فقط در چارچوب امنیت همگانی تأمین شود. ولی این نکات اصولی در هیچ‌یک از دو نظریه فوق‌الذکر انعکاس پیدا نکرده است. روند طراحی راهبرد سیاست خارجی بیش از پیش به تلاشهای علمی احتیاج دارد. ولی این امر در هیچ یک از اسناد مورد نظر منعکس نشده است. به نظر ما، این نشاندهنده عقب‌ماندگی تفکر سیاسی از واقعیات زمان است. در حال حاضر مسئله تأمین همکاری تنگاتنگ بین سیاستمداران و دانشمندان بسیار حاد شده است. در غیر این صورت نمی‌توان نظم جهانی را برقرار کرد که بتواند بقای وجود بشریت را تأمین کند.

در شرایط فرمانروایی تنها ابرقدرت جهانی، درخواست تأمین نظم حقوقی بین‌المللی و تأکید بر قدرت حق بجای قدرت زور، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌شود. اگر اولویت حقوق در سیاست به رسمیت شناخته نشود، نمی‌توان بطور مطمئن منافع ملی و منافع عمومی کشورها را از جمله در زمینه امنیت تأمین و تضمین کرد.

روند جهانی‌سازی موجب تقویت ارتباط بین دولتهای عضو جامعه جهانی واحد شده است. جوامع ملی به بخشی از جامعه جهانی (یا جوامع جهانی) تبدیل شده‌اند. هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی به‌روزی خود را تأمین کند. لذا سیاست دولت باید با توجه به منافع تمام جامعه جهانی طراحی شود. سیاست خودخواهی ملی و یکجانبه‌گرایی ناگزیر محکوم به شکست خواهد شد. این تغییرات در حقوق بین‌الملل نیز انعکاس پیدا کرده است. در گذشته، حقوق

بین‌الملل به تفکیک حاکمیت دولت‌ها پسندیده کرده و آزادی عمل دولت‌ها در اجرای سیاست ملی را محدود نمی‌کرد. ولی اکنون حقوق بین‌الملل به تأمین منافع مشترک دولت‌ها توجه ویژه‌ای کرده و اهداف و اصول سیاست آنها و چارچوبهای رفتار قابل قبول اجتماعی را تعیین می‌کند. روسیه در زمینه تعیین مبانی حقوقی امنیت ملی راه زیادی را پیموده است. این مسیر گاهی از منطقه «بکر و بایر» و بدون تجربه کافی و مبانی نظری گذشته است. همین امر باعث بروز یک رشته نواقص در نظریه امنیت ملی کشور شده است. محققان رشته‌های مختلف ضمن اشاره به این نواقص بر ضرورت تکمیل نهادهای اداره روابط بین‌المللی تأکید می‌کنند. (۵۵)

گام‌های جدیدی باید در جهت طراحی نظریه امنیت ملی روسیه برداشته شوند. (۵۶) این کار مستلزم تشریح مساعی محققان رشته‌های مختلف و سیاستمداران حرفه‌ای است.

یادداشت‌ها

۱. کوفی عنان، سرنوشت مشترک، قاطعیت جدید سازمان ملل، ۲۰۰۰، ص ۵.
۲. آ. کاپتو. تسامح در نظریه «فرهنگ جهان»، «امنیت اوراسیا»، سال ۲۰۰۱، شماره ۱.
۳. م. تیتارنکو. روسیه، امنیت از طریق همکاری، مسکو، ۲۰۰۳، ص ۹.
4. Munkler H. Das Ende des Klassischen Krieges, Neue Zuercher Zeitung, 2002, 14 Sept.
۵. آ. حسین اف در این مورد می‌نویسد: «امتناع از زورگویی، قله جدید معنوی است که بشریت باید با تشریح مساعی تسخیر کند». ا. حسین اف. فلسفه، اخلاق، سیاست، مسکو ۲۰۰۲.
۶. امنیت اوراسیا، سال ۲۰۰۱، شماره ۴، ص ۶۷۳.
۷. «روسیسکایا گازتا»، ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۰.
۸. ایگور ایوانف، سخنرانی در همایش بین‌المللی. «ورود به قرن ۲۱: به سوی اولویت حقوق در روابط بین‌الملل»، ۲ نوامبر (۲۰۰۰).

۹. ایگور ایوانوف. امنیت بین‌المللی در عصر جهانی‌سازی، روسیه در سیاست جهانی، ۲۰۰۳، شماره ۱، ص ۴۰.
۱۰. قطعه‌نامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد، جلد ۱، نیویورک، ۲۰۰۱.
۱۱. آدامیشین، به سوی دولت جهانی، روسیه در سیاست جهانی، جلد ۱، ۲۰۰۲، ص ۱۵.
۱۲. رژفسکا، پیامدهای ساقشات بین‌المللی برای تنظیم حقوقی دفاع قدرتها از خود. مجله اوکراینی حقوق بین‌الملل، ۲۰۰۲، شماره ۲ (به زبان اوکراینی).
۱۳. «سیاست بین‌المللی»، ۲۰۰۲، شماره ۱۲-۱۱، ص ۳۶.
۱۴. د. دانکین. اقدامات اعتماد: امکانات و حدود بهینه‌سازی روابط بین‌الملل. امنیت اوراسیا. سال ۲۰۰۱، شماره ۴، ص ۳۳.
15. ILA Newsletter, 2002, No.16, p.3.
۱۶. نیویورک تایمز، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۲.
17. Boot M. American Hegemony will be Expensive. Int. Herald Tribune, 2002, Oct.15.
۱۸. اسناد سیاست خارجی اتحادشوروی، جلد ۱۱، مسکو ۱۹۶۶، ص ۴۶۵.
۱۹. آچیز نوشته بود: «ما به چیزی مهمتر از نظریک حقوقدان مسلح بودیم ولی با وجود اینکه تنها حمایت حقوقی کفایت نمی‌کرد، برای ما اهمیت داشت که حقوق، طرف چه کسی را خواهد گرفت. (در مقاله: قانون و قرنطینه کوبا، مجله فارین افز، سال ۱۹۶۳، شماره ۲، ص ۵۵۰).
20. ASIL. Proceedings, 1963, p.14.
21. NATO, Press Releases NAC-S (99), 64.
22. Glennon M. Limits of Law, Prerogatives of Power: interventions after Kosovo. N.Y, 2001, p.29.
24. McWhinney E. President Bush and the New US National Security Strategy. Chinese Journal of International Law, 2002, p.423.
25. Cameron F. US Foreign Policy after the Cold War. Global Hegemon or Reluctant

Sheriff? London, 2002, p.198.

۲۶. م. هورش. بوش و جهان خارجی در: روسیه در سیاست جهانی، شماره ۱، ۲۰۰۱، ص ۶۴.

۲۷. قطعنامه ۱۳۷۳ مصوب ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱.

28. Weekly Comp.Pres. Documents, 37 2001, Sept, 24.

۲۹. پیام به جلسه عمومی کنگره ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲.

30. Farer T. Beyond the Charter Frame: Unilateralism or Condominium. American Journal of International Law, 2002, No.2, p.360.

31. Ratner S. Jus and Bellum and Jus in Bello after September 11, American Journal of International Law, 2002, No.4, p.290.

32. Zuckerman M. Second American Century, Foreign Affairs, 1998, May - June P. 18 et seq.

33. Lyman P. McDowell M. Most Americans Do Want to be Engaged Abroad, Int. Herald Tribune, 2001, Jan 10.

۳۴. هلموت شمیت، بار مسئولیت جهانی در روسیه در سیاست جهانی، شماره ۱، ۲۰۰۲، ص ۲۱.

35. Schultz G. The Work of Diplomacy (11.06.2002). www.fpri.org

۳۶. قطعنامه ۱۸۸ شورای امنیت، اسناد سی‌وششمین اجلاس (۱۹۸۱).

۳۷. قطعنامه ۵۷۳ شورای امنیت. چهلمین اجلاس (۱۹۸۵).

۳۸. دیوان بین‌المللی، گزارشها، سال ۱۹۸۶.

۳۹. حکم مشورتی دیوان بین‌المللی، مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۶ درباره حقانیت تهدید به استفاده از سلاح هسته‌ای و استفاده از سلاح هسته‌ای، ۱۹۹۶، بند ۷۵.

40. Paust J. Use of Armed Force against Terrorists in Afghanistan, Iraq and Beyond, Cornell International Law Journal. 2002, No.3, p.557.

41. Bruggermann G. Die Bush - Doktrin setzt auf Praevention/ Neue Zuericher Zeitung,

2002, 22 Sept.

42. International Herald Tribune, 23 May 2003.

۴۳. در این سند آمده است: «رئیس جمهور به هیچ کشور خارجی اجازه نخواهد داد با ایالات متحده در نقش تعیین کننده و اصل آن، برابر شود».

44. Pfaff W. A Radical Rethink of International Relations, Int. Herald Tribune, 2002, Oct 3.

۴۵. مطبوعات هم به این نکته توجه کردند. برای مثال، می توان به سرمقاله اینترنشنال هرالد تریبون، ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۲، تحت عنوان «نظریه ضربه مقدم ایالات متحده خطرات جدیدی را ایجاد می کند»، اشاره کرد.

۴۶. اینترنشنال هرالد تریبون، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۲.

۴۷. ف.نوشلر. سیاست نوین جهانی در: سیاست بین المللی، ۱۹۹۸، شماره ۱۱.

۴۸. اینترنشنال هرالد تریبون، ۱ اوت ۲۰۰۲.

۴۹. فرانکفورتر آگماینه زایتونگ، ۹ آوریل ۲۰۰۳.

۵۰. اینترنشنال هرالد تریبون، ۲ اوت ۲۰۰۲.

۵۱. س. هوفمان. برخورد تمدنها، در مجله روسیه در سیاست جهانی، سال ۲۰۰۳، شماره ۱، ص ۹۶.

52. Gray C. The US National Security Strategy and the New "Bush Doctrine" on Pre-emptive Self defense, Chinese Journal of International Law, 2002, No.2, p.447.

۵۳. روزنامه روسیسکایا گازتا، ۱۶ ژانویه ۲۰۰۳.

۵۴. حکم مشورتی دیوان بین المللی، مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۶، درباره حقانیت توسل به سلاحهای هسته ای. گزارشهای دیوان بین المللی، ۱۹۹۶.

۵۵. کوچتوف. کوری ژئوپلیتیک: جهان در حال جهانی سازی و قاره اوراسیا بر سر دوراهی خطرناک. در امنیت اوراسیا، سال ۲۰۰۱، شماره ۴، ص ۳۲۳.

۵۶. ولیخاچف. سرپرستی برای حقوق بین الملل. روزنامه روسیسکایا گازتا، ۲۶ آوریل ۲۰۰۳.